**شعبان بی مخ های راست افراطی و شعبان با مخ های چپ درمانده و شاید هما ن "پرستوهای نر"**

هیچ کس گل بیخار نیست. ماه ها و هفته هاست که افراد و دسته های گوناگون کار یک شان شده است تاختن به آقای رضا پهلوی. از اینرو متن زیر را از دیوید رابرت گریمز برای بازخوانی، که بسیار آموزنده است، پیشنهاد میکنم. این نوشته یکسال پیش نوشته شده است. ولی روشهای دروغ پراکنی از بین نمیروند. دیوید رابرت گریمز نویسنده امور دانشیک و درس آموخته فیزیک و زیست شناسی سرطان. او نوشته های دانشیک برای بسیاری از رسانه ها تهیه میکند.

به کنجکاوان و دوستداران پیشنهاد خواندن نوشته هایی از آقای سعید سلامی را میدهم. از آقای سلامی فقط نوشته هایی از ژانویه 2023 دیده میشود. تقریبن همه نوشته های او ضد رضا پهلوی میباشد. مهمترین نوشته او در مورد ساواک "مار هفت سر" تازه آنهم در سال 2023، با رونمایی شدن پرویز ثابتی، آنهم در زمانی که اژدهای هفت سر اسلامی در حال چپاول، ویرانی و کشتار در ایران است!

انگیزه کنار گذاردن این دو نوشته (از آقای رابرت گریمز و آقای سعید سلامی، بویژه نوشته او بنام " راست افراطی و رضا پهلوی" که پر است از دروغ تهمت ناروا) کنار هم اینست که، از انجایی که سایت ایران امروز بی اندازه به اینگونه نوشته ها ارج میگذارد و شوربختانه نقد های خوانندگان به این گونه نوشته ها را پخش نمیکند.

استراتژی جنگ بد-اطلاعاتی روسیه

دیوید رابرت گریمز

|  |
| --- |
|  |

در میان جنگی که اوکراین را فرا گرفته است، سیستم های روسی تلاش کرده‌اند تا فضای مه‌آلودی پر از بد-اطلاعات را ‏پیرامون دلیل یورش خود به اوکراین در ذهن همگانی جهان ایجاد کنند. در میان تلاش‌های فراوان برای پوشاندن واقعیت، ‏وزارت دفاع روسیه اخیراً ادعا کرد که آزمایشگاه‌هایی با کمک ایالات متحده در اوکراین در حال گسترش سلاح‌های ‏بیولوژیک هستند. اما عجیب بودن چنین دروغی باعث نشد که روزنامه‌نگار شبکه فاکس‌نیوز(Fox’s Tucker ‎Carlson‏)، نادرست بودن آن را نبیند و دولت آمریکا را به پرده پوشی در مورد حقیقت ماجرا متهم نکند.

با شدت جنگ روسیه و اوکراین، جریان بد-اطلاعات به بیرون آن افزایش می‌یابد. این یک راهبردی کهنه است که روسیه دیرینه درازی در به کارگیری آن دارد و کتاب راهنمایی است که دیگران، به ویژه فعالین ضد آبله، با گشاده‌دستی از آن بهره برده‌اند. راهبرد روسیه به جای تمرکز بر تلاش برای پذیراندن مردم به ‏صحت یک دروغ، روشی را در پیش می‌گیرد که یادآور استراتژی تبلیغاتی ‌صنایع تولید دخانیات است: “ایجاد شک و تردید در ‏مورد حقیقت؛ که مردم را دچار فلج فکری در تصمیم‌گیری می‌کند. مردم در رودرویی با انبوهی از بد-اطلاعات ‏و ضد هم، دچار بی‌ارادگی می‌شوند، چون دیگر پابرجا نیستند چه چیزی درست و چه چیزی کژ است.‏‎

بد-اطلاعات با وجود اینکه فقط بخش کوچکی از خوراک رسانه‌ای ما را در دنیای دیجیتال تشکیل می‌دهد، اما می‌تواند ‏به شکل ویرانگری اثرگذار باشد. ما نسبت به اطلاعاتی که از نظر مهری احساسات ما را بر می‌انگیزاند پافشاری داریم، ما ‏به چیزی که ما را می‌ترساند یا خشمگین می‌کند وزن بیشتری می‌دهیم، توانایی ما برای انگیزندان خشم به ‌عنوان بزرگ‌ترین ‏محرک برای انتشار ویروس‌وار چیزی، سبب می‌شود تا احساسی‌ترین و بحث‌انگیزترین روایت‌ها به خط نخست گفتمان ‏پیشروی کنند و هیاهوی بزرگی مبتنی بر ادعاهای رودرو و پرهیجان تولید شود. در چنین فضایی، تشخیص اینکه چه چیزی ‏را باید باور کرد، به طور فزاینده‌ای دشوار شده و دوری از وظیفه تشخیص درستی چیزی آسان می‌گردد.

اگر قرار است قربانی نادرستکاری مطلق نشویم، بسیار مهم است که منابع خبری خود را با دقتی بیشتر از هر زمان دیگری ‏مورد پرسش قرار دهیم‎.

ایجاد حس پادرهوایی و منحرف کردن توجه ما از پراسه های اصلی، از دیرباز در سیاست تولید “بد-اطلاعات” روسیه نقش ‏محوری داشته است، واژه ایی که اختراع آن را به استالین نسبت می‌دهند. روسیه کهن در عصر امپراتوری، توانست ‏روش‌های سیاه‌کاری و مبهم‌سازی اطلاعات را برای عصر ارتباطات جمعی بازآفرینی کند و بر آنها چیره یابد. با فروشد امپراتوری شوروی، آنها این توان را در مقیاس تولید انبوه به کار گرفتند و درسال ۱۹۲۳ اولین بنیاد کارشناسی تولید بد-اطلاعات در جهان را بنا کردند.

در دهه ۱۹۶۰، ‏KGB به طور پنهانی، ازآن گروه‌های افراطی آمریکایی پشتیانی می‌کرد که روایت‌های مختلف نگره دسیسه را در مورد هر چیزی، از ترور رئیس جمهور جان اف کندی گرفته تا افزودن ماده فلور به آب آشامیدنی، گسترش می‌دادند.

همانگونه که اولگ کالوگین، سرلشکر‎ KGB ‎در سال ۱۹۹۸ توضیح داد، هدف شوروی در برابر غرب «نه گرآوری ‏اطلاعات، بلکه براندازی بود: اقدامات فعال برای نحیف سازی غرب، ایجاد شکاف در اتحادهای جوامع غربی از همه انواع آن، ‏به ویژه ناتو برای ایجاد اختلاف در بین متحدان، نحیف سازی ایالات متحده در چشم مردم اروپا، آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین... ‏بود».

عملیات INFEKTION‏؛ تلاش پنهانی در اواسط دهه ۱۹۸۰ برای گسترش این افسانه بود که ایدز (َ‏AIDS‏) یک ‏سلاح بیولوژیک طراحی شده توسط سازمان سیا (‏‎(CIA‏ است و این تنها یکی از نمونه‌های بدنام چنین عملیاتی بود. اگرچه ‏این موضوع مطلقا ساختگی بود، اما در جامعه هایی که توسط ویروس اچ‌آی‌وی (‏HIV‏) ویران شده و به واسطه بی‌تفاوتی بی‌‏رحمانه دولت ریگان مورد چشم پوشی قرار گرفته بودند، طنین‌انداز شد. باوجوید اینکه “سازمان اطلاعات روسیه”، پاسخگویی این ‏دروغ را در سال ۱۹۹۲ بر عهده گرفت، اما میراث و نتایح منفی رد واقعیت ایدز تا به امروز در سراسر جهان دوام یافته ‏است.

در طول جنگ سرد، دکترین «اقدامات فعال»؛ قلب تپنده اطلاعاتی شوروی بود. این فلسفه جنگ سیاسی و اطلاعاتی، ‏دارای گونه های بیشماری بود. گروه‌های خط مقدم، دستکاری‌های رسانه‌ای، جعل اسناد، نفوذ در گروه‌های صلح و حتی ‏ترورهای گاه و گداری از آن جمله بودند.

در دوران گسترش رسانه‌ای ما، روسیه پشتکارترین کاربر بد-اطلاعات بوده است. انتخابات ریاست جمهوری ایالات ‏متحده در۲۰۱۶ و همه‌پرسی بحث‌انگیز برگزیت (۱۲) در بریتانیا، زیر اثر تحریف ها و دروغ پردازی‌های دستگاه ‏اطلاعاتی روسیه بوده است.

اما بد-اطلاعات فقط به امور جغرافیای-سیاسی محدود نمی‌شود. در تابستان ۲۰۲۰ ، “کمیسیون اروپا” یک اقدام برنامه‏ریزی شده و هماهنگ روسیه را برای انتشار بد-اطلاعات درباره ویروس‎ ‎کرونا‎ ‎‏19-‏COVID‏ در سراسر جهان ‏شناسایی کرد. از ابتدای همه‌گیری این ویروس، سایتهای اینترنتی وابسته به کرملین، این روایت دروغین را گسترش می‌دادند ‏که کرونا یک سلاح بیولوژیک مهندسی‌شده بوده و انفجار ایجاد شده توسط فرکانس‌های رادیویی 5‏G باعث انتشار آن ‏شده است؛ دروغی که منجر به ده‌ها فقره آتش‌سوزی ناشی از یورش به برج‌های سلولی 5‏G در سراسر جهان شد‏‎.

در این درنگ، طنز تلخی وجود دارد که می‌توان افراد پشتیبان نگره های دسیسه را در دسیسه‌هایی که خود کاملاً از آن ‏بدور بدوند، به عنوان سلاح به‌کار گرفت. محبوبیت همیشگی شعار “ویروس به عنوان یک سلاح بیلوژیک”، یادآور این است که در ‏عصر رسانه‌های اجتماعی، چنین استفاده‌ای آسان‌تر و مؤثرتر شده است. شاید نفرت‌انگیزترین نمونه این حقیقت، افزایش ‏تبلیغات بدبینانه برعلیه آبله باشد‎.‎‏

اثربخشی آبله کوبی از نظر دانشیک ردنکردنی است و پس از تولید “آب سالم” ، “ایمون‌سازی” از راه آبله، نجات‌بخش‌ترین ‏ورود دانش پزشکی در تاریخ بشر بوده است. با وجود این، دهه گذشته شاهد کاهش شدید اعتماد عمومی به آبله در سراسر ‏جهان بوده است. بروز دوباره بیماری‌هایی که زمانی عملاً از بین رفته بودند، سازمان جهانی بهداشت را بر آن داشت تا در ‏سال ۲۰۱۹ بی‌اعتمادی به آبله را در لیست ۱۰ تهدید بزرگ جهانی برعلیه تندرستی مردم بیان کرده اند.

موضوع بی اعتمادی به آبله در میان مردم دنیا، نه یک پدیده دو قطبی موافق و مخالف، بلکه یک بیناب سیال است. قرار ‏گرفتن در دید نگره های دسیسه ضد آبله، مردم را به سمت رد کردن آن سوق می‌دهد. اما، بسیاری از کسانی ‏که آبله کوبی را رد می‌کنند، از کوته اندیشان ضد آبله نیستند، بلکه از شنیده‌های خود می‌ترسند و مطمئن نیستند که چه ‏چیزی را باور کنند. گرایش ما به حقیقت وهمی و ناروشن این سکون را تشدید می‌کند ، زیرا تکرار صرف یک داستان ‏کافی است تا آن را بپذیریم، حتی اگر آن را در شعور خود نادرست بدانیم. در حالی که روسیه بیشتر نگره های دسیسه هاس ضدآبله را برای افزایش تنش‌ها قوی کرده است، بودن جنبش‌های ضدآبله ناوابسته از این تلاش‌ها، یک واقعیت ‏است، که به نوبه خود در کاشتن بذر تردید در ذهن مردم به وسیله انبوهی از ادعاهای متضاد و احساسی استاد استند‎.

این واقعیت تلخ نشان می‌دهد که بد-اطلاعات نیازی به اثبات و یا تعهد مطلق به واقعیت عینی ندارد. مدعیان، نقطه ‏نظرات متضاد خود را با توسل روش‌های اغراق‌آمیز و تفرقه‌انگیز طرح کرده و اشاعه می‌دهند. این مدل تبلیغاتی «آتش‏خانه روسی» دارای برونداد بالا، متناقض و چندگانه است. این جریان ما را می انگیزاند که در خواب راه برویم و ‏بی‌تفاوت و بی‌اعتماد به همه‌چیز باشیم. این وضعیت، از ما موجوداتی خطرناک و بسیار آماده سوءاستفاده می‌سازد‎.

وقتی نوبت به آبله کوبی می‌رسد، پدرمادرهای نگران بیشتر ترجیح می‌دهند با شیطانی که می‌شناسند بمانند، آبله کوبی را پس می زنند یا حتی آن را رد می‌کنند تا اینکه سمفونی ادعاهای متناقضی را که در برابر آن قرار می‌گیرند غربال کنند. ‏به همین ترتیب، سرازیر شدن داستان‌هایی درباره اوکراین، رئیس‌جمهور آن ولادیمیر زلنسکی و جنگ، به گونه‌ای طراحی ‏شده‌اند که بر توانایی‌های ذهنی ما چیره شوند‎.

سوگیری و اعلان وفاداری لزوما هدف اصلی سازندگان بد-اطلاعات نیست، بلکه انگیزاندن شک و تردید دردیگری است. ‏به همین دلیل است که فعالان ضدآبله در فضای اینترنتی بسیار موفق بوده‌اند و مزارع سایت روسی منابع انبوهی را به ‏سمت عرضه بد-اطلاعات در همه جا راهنمایی کرده‌اند. فراگیر بودن این داستان‌ها، پوششی از مقبولیت را به ‏آن‌ها بخشیده و به قطب‌بندی‌ها و بی‌اعتمادی‌ها دامن می‌زند و این، آن استراتژی است که پوتین همچنان دنبال می‌کند.

در ‏حال حاضر دستگاه تبلیغاتی روسیه سعی می‌کند اوکراین (ناتو/ آمریکا) را با تولید اطلاعات نادرست میدانی، متجاوز ‏جلوه دهد. این امر با رویکرد خلاقانه دولت بایدن در انتشار اطلاعات پیش از عملیات تجاوزگرانه روسیه، کمتر اثر دارد. در سرتاسر رسانه‌های اجتماعی، سازمان‌های وابسته به جبهه روسی، تلاش می‌کنند تا تردید را اشاعه دهند، ‏تلاشی که با ادامه جنگ تشدید خواهد شد. یک مثالی کهنه می‌گوید، حقیقت همیشه اولین قربانی جنگ حواهد بود‎.‎

منبع: ‏Scientific American  
‎تاریخ انتشار: ‏March 28, 2022‎  
لینک نوشته:‏  
[Russian Misinformation Seeks to Confound, Not Convince - Scientific American](https://www.scientificamerican.com/article/russian-misinformation-seeks-to-confound-not-convince/?msclkid=f2f0b251d13f11eca1b127d370bb9144)

راست افراطی و رضا پهلوی

سعید سلامی

|  |
| --- |
|  |

انقلاب‌‌های اجتماعی از دیرباز ذهن پژوهشگران، جامعه‌شناسان و فیلسوفان را به خود مشغول کرده‌اند. آنان زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی وقوع انقلاب‌ها‌ را از دیدگاه جامعه شناسی و روانشناسی جامعه مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند تا بتوانند به پاسخی فراگیر، قانع کننده و قابل اعتماد دست پیدا کنند.

تجربۀ انقلاب ۵۷، و خیزش‌های اعتراضی بعد از برآمدن حکومتی دینی - نظامی در پی آن انقلاب، خصوصا تجربۀ جنبش اعتراضی «زن زندگی آزادی» بعد از قتل حکومتی مهسا، نشان می‌دهند که انقلاب در بستر یک سری عوامل و واقعیت‌های مشخص عینی و ذهنی در جامعه به وقوع می‌پیوندد. به عبارت دیگر، وقوع انقلاب در یک جامعه نه ناشی از توطئۀ خارجی و نه حاصل ارادۀ طبقه یا گروهی در آن جامعه (آن گونه که هواداران نظام پادشاهی، روشنفکران و چپ‌ها را عامل انقلاب ۵۷ می‌دانند)، بلکه ناشی از عوامل و عناصر به هم پیوستۀ متعددی است. از این‌رو، من برای شناخت و واکاوی جامعه، به مثابه پدیده‌ای زنده و جاندار (بیولوژیک، ارگانیک)، «روانشناسی جامعه» را به جای واژۀ جا افتادۀ «جامعه شناسی» به کار می‌برم. به این عوامل و عناصر به اختصار بپردازیم.

نارضایتی عنصر به ‌وجودآورندهٔ تغییر در یک جامعه است، هرچند هر نارضایتی نمی‌تواند به انقلاب تبدیل شود؛ نارضایتی باید به حد ناامیدی از اصلاح در پیکرهٔ سیاسی موجود درآمده باشد تا کم‌کم به عنصر خشم منجر شود. علاوه بر آن، یکی دیگر از شاخصه‌های نارضایتی، تغییر در باورها و نگرش طبقه‌ها ، قشرها و نخبه‌ها و نتیجۀ ارادۀ جمعی برای درانداختن طرحی نو به جای سیستم ناکارآمد و سنگواره شده است؛ طرح و تغییری که حاکمان نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند دست به آن بزنند.

«نیل ژوزف اسملسر» (Neil Smelser)، جامعه شناس آمریکایی و هشتاد و هشتمین رئیس انجمن جامعه‌شناسی آمریکا (۲۰۱۷–۱۹۳۰)، در کتاب مشهور خود با عنوان Value added Process and logic، برای وقوع انقلاب در یک جامعه، شش شرط را ضروری می‌داند:

۱ـ ساختار اجتماعی یک جامعه و قابلیت انقلاب: ( تبعیض نژادی، تبعیض جنسیتی، تبعیض دینی، تبعیض ملی، اختلاف شدید طبقاتی و... )،  
۲ـ فشار ساختاری ناشی از ساختار نظام اجتماعی: ( فقر گسترده، تورم غیر قابل کنترل، بیکاری فراگیر، بی‌عدالتی در توزیع ثروت عمومی، فساد حکومتی و... )،  
۳ـ باور تعمیم یافته؛ شناخت مشکل و ارادۀ جمعی برای حل آن (در مورد کشور ما، اصرار در هزینه کردن میلیاردی حکومت برای ایجاد امپراتوری اسلامی، گشت ارشاد، بازداشت، سرکوب، اعدام شهروندان و... )،  
۴ـ جرقۀ شتاب دهنده که آتش انقلاب را روشن می‌کند: (خودسوزی طارق طیب محمد بن بوعزیزی، جوان دست‌ فروش در تونس در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰، قتل حکومتی مهسا در ۲۲ شهریور ۱۴۰۱)،  
۵ـ سازمان‌دهی مردم برای اقدام و عمل: (اعتصابات گسترده، اعتراضات جمعی، نافرمانی مدنی و... )،  
۶ـ شکست کنترل اجتماعی توسط حکومت که منجر به چهار حالت می‌شود: ۱) اقدام برای اصلاحات، ۲) سرکوب شدید خیزش اعتراضی، ، ۳) کودتا توسط نیرو یا نیروهایی از بالا(۱)، ۴) انقلاب.

در صورتی که معیار و شرط‌های شش‌گانۀ نویسنده را برای وقوع انقلاب در یک جامعه بپذیریم، چهار شرط نخست به درازای عمر ج.ا. در میهن ما حاکم بوده است. و از چهار حالت در شرط ششم، در همۀ جنبش‌های اعتراضی فقط « سرکوب شدید خیزش اعتراضی» از سوی حکومت به اجرا درآمده است. فقدان شرط پنجم (سازمان‌دهی مردم برای اقدام و عمل)، به ویژه در جنبش براندازانۀ ۱۴۰۱، متاسفانه آن را در نیمه راه از نفس انداخت. چه عواملی موجب فقدان شرط پنجم در جنبش مهسا شد؟ و چرا اپوزیسیون ج.ا. نتوانست و هنوز هم نمی‌تواند به ایجاد آن موفق شود؟ با هم بررسی کنیم.

راست افراطی مانعی در راه اتحاد ملی

ساختار اجتماعی (شرط یکم) و فشار ساختاری ناشی از ساختار نظام اجتماعی (شرط دوم)، بیشتر از قبل مردم را تحت فشار قرار داده است. به دلیل ناکارآمدی حکومت و در نبود برنامه و اراده‌‌ای برای حل این همه مسائل و مشکلات و تداوم سرکوب، بازداشت و اعدام، توفانی در راه را هر روز بیشتر و بیشتر در چشم‌انداز قرار می‌دهد. بعد از فروکش کردن جنبش اعتراضی «زن زندگی آزادی»، طیف‌های مختلفی سیاسی، با دیدگاه‌ها و ایده‌آل‌های گوناگون، دارند از طریق ایجاد همایش‌ها و همبستگی‌ها جامعۀ آرمانی خود را برای بعد از براندازی، ترسیم و اعلام می‌کنند. هرچند چینش افراد در کنار هم و منشورها و بیانیه‌ها، حاکی از شتاب‌زدگی، بی‌تجربگی و فاقد برنامه‌های راهبردی است، اما می‌توان این گردهمایی‌ها و دور هم نشستن‌ها را به عنوان تمرین دموکراسی به فال نیک گرفت. شهروند ایرانی بعد از انقلاب مشروطه، برای اولین بار فرصتی یافته تا در سپهر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آیندۀ جامعۀ خویش نقش بازی کند.

به نظر من، نباید از گسستن‌ها بعد از نشستن‌ها در کنار هم نگران و ناامید شد؛ آنچه نگرانی و تأسف عمیق آدمی را برمی‌انگیزد، فضای ناسالم، افترآمیز، انحصارگر و هتاکی‌ای‌ است که راست‌ افراطی به آن دامن می‌زند. وقتی از طیف‌های افراطی در میان فعالین و کنشگران سیاسی سخنی به میان می‌آید، بر راست‌ و چپ‌افراطی انگشت گذاشته می‌شود، اما با داوری منصفانه، به جرأت می‌توان گفت که راست افراطی در مقایسه با چپ افراطی، خطری جدی برای قبل و بعد از براندازی است. به همین دلیل نوشتن، گفتن و بیان نقش به غایت مخرب، تفرقه‌افکن و فرقه‌گرای راست افراطی، ضرورت و مسؤولیت جدی و غیرقابل گذشت را ایجاب می‌کند.

سلطنت‌طلبی، طیف‌های مختلف راست افراطی را زیر بیرق خود گرد آورده است. اولین تشکل در سال ۱۳۹۲، با نام «شورای ملی ایران» شکل گرفت. رضا پهلوی در مجمع مؤسس این شورا که در ۲۷ و ۲۸ آوریل ۲۰۱۳، در پاریس برگزار شد، عنوان سخن‌گو و مدتی بعد به درخواست اعضای این شورا، ریاست آن را به عهده گرفت. او در ۱۶ سپتامبر ۲۰۱۷ (۲۵ شهریور ۱۳۹۶) در نشست سالانۀ شورای ملی، از سمت ریاست این شورا کناره‌گیری کرد. این ائتلاف تا سال ۱۳۹۶، بی‌سروصدا و لنگان‌لنگان دوام آورد.

در شهریور ماه ۱۳۹۷، فرشگرد با هدف براندازی و با شعار «ایران را پس می‌گیریم و دوباره می‌‌سازیم»، شامل ‌پادشاهی‌خواهان مشروطه و جمهوری‌خواهان تشکیل شد. در بیانیۀ این تشکل، از کلیۀ مخالفان سیاسی جمهوری اسلامی در داخل و خارج از کشور برای همکاری در جهت براندازی نظام حاکم و در جهت گذار به یک سکولاردمکراسیِ لیبرال دعوت شد. در متن بیانیه از نظام جمهوری اسلامی تحت عنوان «فرقۀ تبهکار» یاد شده‌است. فرشگرد در بیانیۀ خود، از اسلام سیاسی و ایدئولوژی‌های مربوط به کمونیسم اعلام برائت کرده و آن‌ها را «ارتجاع سرخ و سیاه» نامید و اعلام کرد که به نقش کلیدی و محوری شاهزاده رضا پهلوی در ایجاد اتحادی بین نیروهای سکولار و دمکرات مخالف جمهوری اسلامی اعتقاد دارد. شبکۀ فرشگرد در دی ماه ۱۴۰۱، طی بیانیه‌ای اعلام کرد که فعالیت‌های خود را تحت عنوان «حزب ایران نوین» دنبال خواهد کرد.

پروژۀ ققنوس ایران، اندیشکدۀ علمی و تحقیقاتی در یک کنفرانس مطبوعاتی با حضور و سخنرانی رضا پهلوی در سوم اسفند ۱۳۹۷، اعلام موجودیت کرد. هدف این پروژه بررسی مشکلات ایران در عرصه‌های مختلف و ارائه راهکارهای علمی و عملی برای «بازسازی ایران» با بهره‌گیری از دانش و کارشناسان و متخصصان ایرانی در دوران پس از فروپاشی نظام جمهوری اسلامی اعلام شد.

«به طور کلی، سلطنت‌طلبان شامل طيف گسترده‌ای از تمايلات و گرايشات سياسی مختلف‌اند. گرايشات تند نظامی‌گرانه، قدرت طلبانه و انتقام جويانه، گسترده‌ترين بخش اين طيف را تشکيل می‌دهد. گرايشات ديگری ‌مانند ناسيوناليسم افراطی “خدا شاه ميهن”، عاشقان مذهبی گونۀ تاج و تاخت شاهی و خلاصه همه رقم گرايشات افراطی خشونت‌طلب تا نوعی اصلاح‌طلبی، در اين طيف وجود دارد. مشروطه‌خواهان، به‌طور‌‌کلی جناح‌های معتدل‌تر و عقلايی‌تر، کل گرايشات درون اين طيف را تشکل می‌دهند. آقای رضا پهلوی، مرکز ثقل و پرچم و هويت سلطنت‌طلبی آنان را تشکيل می‌دهد.

به محوريت آقای رضا پهلوی، همه دستجات سلطنت‌طلب می‌کوشند خود را به او و او را به خود نزديک‌تر معرفی کنند. قدرت و نفوذ کلام سياسی‌ هر يک از آن‌ها در ميان اين طيف، بسته به ميزان تأييد و پيروی از رضا پهلوی و نزديکی و يا دوری از وی است. دو حزب مشروطه‌خواه نيز بخشی از اين طيف را پيرامون خود دارد که در ذات و در اساس سرنگون‌طلب‌اند هر چند که رسماً مخالف خشونت‌اند. اما در مقاطعی که خود را به شکلی به قدرت نزديک می‌بينند، لحن و کلام متين شان رنگ می‌بازد.» (۲)

دوستان دروغین «زن زندگی آزادی»

پادشاهی‌خواهان، به نام بردن از رضا پهلوی بدون پیشوند «شاهزاده» حساسیت و تعصب مذهبی پرخاشگرانه از خود نشان می‌دهند و آن را گناهی نابخشودنی و مستوجب عقوبت تلقی می‌کنند. انگار که پیش یک فرد ارزشی، علی را بدون پیشوند حضرت و پسوند علیه‌السلام نام می‌بری. آنان در قالب یک توده یا به صورت اشخاص حقیقی، با شعارها و عبارات توهین‌آمیز، غیرخودی‌ها را با عنوان بیگانه و اجنبی تهدید می‌کنند. آن‌ها شعار می‌دهند: «رهبر ما پهلویه هر که نگه اجنبیه»، و این اواخر: «معبد ما پهلویه ... » یاسمین پهلوی، همانند همۀ سلطنت‌طلبان، جمهوری‌خواهان را بدون پرده‌پوشی «چپی، تجزیه‌طلب و کمونیست» می‌نامد.(۳)

آنان در فراخوان‌های عمومیِ «زن زندگی آزادی»، به رغم درخواست برگزارکنندگان گردهمآیی، پرچم خود و عکس‌های گذشته و حال خاندان پهلوی را بالا می‌برند، تجمعات موازی برگزار میکنند و شعارهای سلطت‌طلبانه سرمی‌دهند. «استاد» امیر طاهری روزنامه‌نگار که از روز نخست، همبستگی و اعضای آن را با نگاهی عاقل اندر سفیه مسخره می‌کرد و از منشورهمبستگی غلط‌های املایی و انشایی می‌گرفت، بعد از خروج رضا پهلوی از همبستگی و فروپاشی آن، نفس راحتی کشید، منشور مهسا را مورد تمسخر قرار داد، و چند روز بعد، همبستگی را «گروهی قلابی با رهبران قلابی» ارزیابی کرد. آیا «استاد» یادش رفته بود که «شاهزادۀ» او یکی از شش نفر اعضای همبستگی و از امضا کنندگان منشور بود؟

پادشاهی‌خواهان مدعی‌اند که ایرانیان به رایحۀ سلطنت معتادند و سلطنت با ذائقۀ تاریخی ایرانیان درهم‌آمیخته است. آنان نکبت جمهوری اسلامی را به عنوان جمهوریت مثال میآورند تا نشان دهند که جمهوریت چقدر نکبت‌آور است و سلطنت جامعه را چقدر به سامان و گل و بلبل می‌کند. آنان پیشرفت و رفاه برخی از کشورهای اروپایی را به دلیل داشتن پادشاه از جمله نروژ، هلند، دانمارک و... برای حقانیت ادعای خود مثال می‌آورند. آنان به عمد یا ریاکارانه نمی‌گویند که شاهان در این کشورها نامی بیش نیستند و این کشورها زمانی سیستم ملوک‌الطوایفی و ارباب رعیتی را پشت سر گذاشتند که شاهان و شاهزاده‌ها را واداشتند که به زندگی در پشت حصارهای دربار قانع باشند.

یکی دو سال پیش یکی از کانال‌های تلویزیون سوئد، فیلمی را در رابطه با فساد جنسی پادشاه و اهالی دربار پخش کرد که موجب اعتراض شاه به عنوان تعرض در زندگی خصوصی اهالی دربار شد. مدیر کانال در پاسخ گفت: هم‌زمان با پخش آن گزارش، کانال‌های‌ دیگر فیلم‌های جذابی را پخش می‌کردند، شما می‌توانستید به جای کانال ما، به آن کانال‌ها نگاه کنید (نقل به مضمون). نه حکم اعدامی صادر شد و نه شعلۀ خشم دربار بخشی از جامعه را به خاکستر مبدل کرد. اگر در زمان محمدرضا شاه، گزارشی حتا آبکی اما بدون مجوز ساواک، از قلعۀ دور از چشم اغیار دربار پخش می‌شد، چه اتفاقی می‌افتاد؟

رضا پهلوی در سخن‌رانی‌ها و صحبت‌ها، خود را یک جمهوری‌خواه سکولار و فردی rebel (یاغی، شورشی، عصیانگر) معرفی می‌کند، اما در برابر سکتاریسم همسر و هواداران متعصب خود سکوت حاکی از رضایت اختیار می‌کند. سلطنت‌طلبان برای او نمایش «من وکالت می‌دهم» راه می‌اندازند و در نهایت برای «شاهزاده»شان چند صد هزار رأی جمع می‌کنند. آیا پدر بزرگ او به اعتبار «من وکالت می‌دهم» از یک قزاق پیاده نظام، به مقام شامخ پادشاهی صعود کرد؟ یا با اراده و درایت خویش راه پرپیچ‌وخم سیاست را پیمود و با همۀ انتقاداتی که به او وارد است، بر روی ویرانه‌ای که از یک سلسلۀ فکسنی به جا مانده بود، کاخی را بنا کرد که ج.ا. با همۀ نفرت و تلاش اهریمنی‌اش نتوانست ستونی از ستون‌های استوارش را فروریزد.

سلطنت‌طلبان برای غیرخودی‌ها آیندۀ نگران‌کننده‌ای ترسیم می‌کنند.

برای نمونه، سعید سکویی (دارای دکترای علوم سیاسی!) در مصاحبه با شهرام همایون در کانال یک، چنین خط‌ ‌ونشان می‌کشد: «ما نمی‌‌پذیریم یک مشت ۵۷ی که به ملت خیانت کرده‌اند، حالا بیایند سرسفره بنشینند.» و در جای دیگر می‌گوید: «هِی به ما میگند پرسش سیاسی نکنید، چشم‌ها تون رو بر حقایق ببندید، امروز فقط اتحاد. اتحاد با کی؟! با دامپزشک سپاه، ببخشید دندانپزشک سپاه؟! ... شیرین عبادی؟! یک میلیون دلار جایزۀ اسکار، اصلاً این زن بلد نیست سه کلمه حرف بزنه. این قدر بدبخت شدیم، این قدر... »

رضا تقی‌زاده، مدیرکل دفتر مخصوص شهبانو در ایران و کارمند ساواک تا سال ۱۳۵۷، (به نقل از ویکی‌پدیا)، در گفت‌وگویی در کلاب‌هاوس گلایه می‌کند: «چرا من که ۵۰ سال پیش نطق‌های شهبانو را می‌نوشتم حالا کسی صدایم را نمی‌‌شنود.» او نمی‌فهمد یا نمی‌خواهد بفهمد که جهان دراین نیم قرن گذشته تغییرات شگرفی را پشت ‌سر گذاشته است. زمان انگار برای وی میخکوب شده است. او در مصاحبه با کانال یک شهرام همایون باعنوان «پشت ویترین چپ، کالایی نیست.» با حضور عبدالله مهتدی، از بنیان‌گذاران حزب کوملۀ کردستان ایران، دارای دکترای اقتصاد و یکی از شش عضو همبستگی مهسا، می‌گوید: «من منشوری را که مهتدی بنویسد، نمی‌خواهم.»

روی این اظهار نظر رضا تقی‌زاده اندکی مکث کنیم. من فرض را بر این می‌گذارم که نفرت رضا تقی‌زاده از چپ، ناشی از نفرت او از مقولۀ کمونیسم و درک او از کمونیسم، در حد شناخت وی از کیانوری و فرخ نگهدار به عنوان چهره‌های «چپ و کمونیست» است.

۱) آقای تقی‌زاده، نویسندۀ نطق‌های شهبانو و دارای PHD در رشتۀ علوم سیاسی، اگر با مبانی کمونیسم (مارکسیسم) آشنا باشد، باید بداند که ریشهٔ اصطلاح چپ نه در رابطه با کمونیسم، بلکه به زمان انقلاب فرانسه برمی‌گردد و به محل نشستن اعضای پارلمان؛ راست‌های موافق وضع موجود و چپ‌های خواهان جمهوریت؛ دموکراسی و سکولاریسم اشاره دارد. چپ و چپ‌ها در یک جامعه، نیروهای منتقد و ترقی‌خواه و در پی تغییرات تدریجی یا رادیکال در جهت ایجاد برابری در توزیع ثروت و قدرت هستند؛ بنابراین «پشت ویترین چپ»، اما نه راست، کالای تغییرات بنیادین عرضه می‌شود،

۲) نگارش متن منشور مهسا حاصل هم‌فکری و توافق شش عضو از جمله «شاهزادۀ» او هم بود؛ بنابراین گفتن این که «من منشوری را که.... » ناشی از این است که آقای تقی‌زاده نه با منشور، بلکه با شخص عبدالله مهتدی، کرد جمهوری‌خواه مشکل دارد.

۳) آیا برای رضا تقی‌زاده مهم و حائز ارزش تاریخی نیست که بعد از ۲۵۰۰ سال، برای اولین بار، «شاهزادۀ» سلطنت‌طلب با یک کرد جمهوری‌خواه، دور یک میز بنشینند و با توافق و تفاهم هم منشوری بنویسند و نبردی آغاز کنند برای برانداختن حاکمیتی آدمخوار؟ این نگاه آقای تقی‌زاده و هم‌فکران او ناشی از انجماد فکری، عقب‌مانگی ذهنی، انحصارگری و فرقه‌گرایی در هماوردی سخت برای نجات میهن ما نیست، پس چیست؟

بی‌تردید توفانی در راه است، اما در گردوغبار این توفان، صاحبان این ذهنیت مسموم و قداره‌بند، کی را می‌خواهند از صحنۀ روزگار حذف کنند؟ سرطان دینی- نظامی را از تن نحیف ونزار میهن ما، یا جمهوری‌خواهان دموکراتیک را؟ هواداران و عاشقان «شاهزاده» ناجوان‌مردانه‌ترین و ناشریف‌ترین اتهام‌ها را در روزها وماه‌های خیزش اعتراضی، به فعالان حقوق بشر و مبارزان «زن زندگی آزادی» از جمله مسیح علینژاد، حامد اسماعیلیون و شیرین عبادی زدند.

ژن برتر؟

سلطنت‌طلبان رضا پهلوی را چنان با تعصب مذهبی «شاهزاده» خطاب می‌کنند که گویی او دارای ژن برتر است. آیا «شاهزاده» بودن، او را در جسم و جان، از آدم‌های معمولی، غیر معمولی و متمایز می‌کند؟ به عبارت دیگر، اگر کسی در خیابانی با رضا پهلوی «شاهزاده» روبرو شود، بدون این که قبلا او را بشناسد، فکر می‌کند با آدمی روبرو می‌شود که «روح‌القدس» در او «تجسد» یافته است؟ به احتمال پاسخ شما منفی است.

برای این که ببینیم رضا پهلوی واقعا از نیاکان خود ژن برتر به ارث برده است، نگاهی گذرا بیندازیم به رضا شاه، تبار «شاهزاده». رضا میرپنج در سال ۱۲۹۹، از سوی ژنرال ادموند آیرونساید، به فرماندهی قوای قزاق منصوب شد. در همان سال قوای قزاق به فرماندهی وی وارد تهران شد. (این رویدا به کودتای ۱۲۹۹، در تاریخ میهن ما ثبت شده است.) او در سال ۱۳۰۰، توسط احمد شاه به وزارت جنگ و در سال ۱۳۰۲، به مقام نخست وزیری منصوب شد. در سال ۱۳۰۴، مجلس مؤسسان در پی شکست ایدۀ جمهوریت، به سلطنت او رأی مثبت داد و انقراض دودمان قاجار را اعلام کرد. رضا شاه، پنج بار ازدواج کرد و در مجموع دارای ۱۱ (و در بعضی منابع ۱۲) فرزند بود. محمدرضا حاصل ازدواج سوم و اولین فرزند پسر او بود.

رضا شاه در سال ۱۳۲۰، توسط روس‌ها و انگلیس‌ها به جزیرۀ موریس تبعید شد و تاج‌وتخت پادشاهی را به محمد رضا، پسر ارشد خود واگذاشت. محمد رضا هم سه بار ازدواج کرد. فوزیه اولین همسر او دختری به دنیا آورد. برطبق قانون اساسی مصوب بعد از انقلاب مشروطه، ولیعهد باید فرزند ارشد شاه و «ذکور» می‌بود. (در این مصوبه به سلامت عقلی و روانی فرزند ذکور اشاره‌ای نشده است.) ناگزیر این ازدواج به جدایی منجر شد. ثریا اسفندیاری، همسر دوم محمد رضا شاه باردار نشد و لاجرم کار به طلاق کشید. حاصل ازدواج شاه با همسر سوم، فرح دیبا فرزند «ذکور» بود. همۀ مردم از این رویداد تاریخ‌ساز، همراه خاندان سلطنتی خوشحال شدند و جشن و سرور راه انداختند. دربار اسم نوزاد را رضا گذاشت. رضای ولیعهد بعد از درگذشت پدر در تبعید در سال ۱۳۵۹، سوگند پادشاهی خورد و خود را وارث تاج‌و تخت خاندان پهلوی اعلام کرد.

از فرازونشیب داستان تاریخی بگذریم تا به چند پرسش بپردازیم. اگر ژنرال ادموند آیرونساید انگلیسی، در آن روزگار پرآشوب، روی فرمانده دیگری نظر می‌کرد، اگر احمد شاه قاجار بعد از ورود نیروهای قزاق به تهران همراه ولیعهد، محمد حسن میرزا به کاخ فرح‌آباد نمی‌گریخت و شجاعانه و شاهانه از مسند سلطنت دفاع می‌کرد و چند سال بعد زندگی در سواحل زیبای شهر نیس در فرانسه را به مقام پادشاهی درایران درهم ریخته ترجیح نمی‌داد، چه اتفاقی می‌افتاد؟ اگر فوزیه، همسر نخست محمد رضا شاه، فرزند پسر به دنیا می‌‌آورد، چه اتفاقی می‌افتاد؟

به نظرم اگر غل‌وغشی در کار نباشد، پاسخ ساده است. در مورد اول: اگر آیرونساید ۲۳ روز قبل از کودتا، به رضا خان میرپنج و سید ضیاء طباطبایی چراغ سبز نشان نمی‌داد، رضا خان مدارج ارتشی را طی می‌کرد و مثل بقیۀ همکاران خود، مثلا با درجۀ ارتشبدی بازنشست می‌شد، و احتمالا با همسر سوم‌ و فرزندانش سال‌ها به زندگی خود ادامه می‌داد. اگر در سال ۱۳۰۴، برخی از دولت‌مردان، و خود رضا شاه هم، برای تأسیس جمهوریت به جای نظام سلطنت، در برابر مخالفت روحانیان با نفوذ، از جمله مدرس کوتاه نمی‌آمدند و رضا سوادکوهی به عنوان اولین رئیس جمهور ایران برگزیده می‌شد و سومین همسرش پسری به دنیا می‌آورد، و اسم فرزند را باز هم محمدرضا‌ می‌گذاشتند، در پازل فرضی ما چه تغییراتی صورت میگرفت؟

در مورد سرنوشت محمدرضا و فرح دیبا هم نیازی به دست‌آویز شدن به اجنه و اسطرلاب نیست و پاسخ ساده است. در آن صورت محمد رضا، آن طوری که خودش بارها گفت: «اگر شاه نبودم دلم می‌خواست ژنرال نیروی هوایی باشم»، در بهترین حالت دنبال شغل ایده‌آل خود می‌رفت. فرح دیبا هم بعد از تحصیلات خود در فرانسه می‌ماند و حالا به عنوان کارمندی بازنشسته در رشتۀ تحصیلی خود در آن کشور زندگی می‌کرد، یا بعد از پایان تحصیلات خود به ایران برمی‌گشت و در پی انقلاب ۵۷، مثل هزاران ایرانی دیگر به صورت تبعید خودخواسته در فرانسه یا جای دیگر در انتظار بازگشت به میهن خود روزشماری می‌کرد.

آیا شما این داستان را مثل رمانی علمی تخیلی تلقی می‌کنید؟ یا شما هم مثل من، بود و نبود انسان‌ها را، نه ناشی از مشیت الهی، یا ناشی از اراده‌ای غایت‌گرا و ماورای طبیعی، بلکه همچون پدیده‌های دیگر در طبیعت، هستی ما را جزئی از هستی چرخۀ کاینات می‌دانید؟ به عبارت ساده‌تر، زمانی که رضا سوادکوهی از مادر متولد شد، پیشاپیش در «ناصیه»اش سرنوشت وی، سرنوشت فرزندانش، نوه‌ها، نتیجه‌ها و... رقم خورده بود؟ یا زنجیره‌ای از «اگر»ها و رویدادهای زمینی سرنوشت او را تا لحظۀ مرگ در چهارم مرداد ماه ۱۳۲۳، رقم زدند؟

پوپولیسم در سیاست

معنا و مفهوم پوپولیسم در امر سیاست چیست؟ و پوپولیست‌ها چگونه سیاستمدارانی هستند؟ آیا پوپولیسم، آنگونه که خود پوپولیست‌ها مدعی‌اند، برای رهبری یک جامعه خوب است؟ برخی از کنش‌گران سیاسی، رضا پهلوی را به عنوان سیاستمداری پوپولیست می‌شناسند. بنابراین قبل از داوری در این مورد، نگاهی بکنیم به مقولۀ پوپولیسم.

واژۀ پوپولیسم (populism) در زبان فارسی ترجمه‌های گوناگونی پیدا کرده است. برخی آن را مردم‌باوری ترجمه کرده‌اند، برخی مردم‌فریبی یا عوام‌فریبی، برخی نیز توده‌گرایی یا توده‌انگیزی. در هر صورت، در پوپولیسم نوعی اقبال به عامۀ مردم وجود دارد. پوپولیست‌ها معتقدند که این اقبال، ناشی از باور داشتن به “مردم” است. اما مخالفان پوپولیسم معتقدند این اقبال برای فریب دادن اقشار ناآگاه و کم‌سواد یعنی قشر عوام جامعه است. بنابراین پوپولیست‌ها خود را مردم‌گرا و مردم‌باور می‌دانند، مخالفان پوپولیسم نیز پوپولیست‌ها را عوام‌فریب توصیف می‌کنند.

اما اقبال به مردم یعنی چه؟ یعنی تودۀ مردم را مخاطب قرار دادن و به صحنۀ سیاست کشاندن. در واقع پوپولیست‌ها از تحزب و سازمان‌یابی مردم در نهادهای سیاسی و مدنی گوناگون استقبال نمی‌کنند. آن‌ها مردم را در قالب یک تودۀ نامتفرق سازمان‌دهی می‌کنند. این تودۀ نامتفرق اما تاثیرگذار در تحولات سیاسی، در واقع ابزاری برای تحقق اهداف سیاستمدار پوپولیست است.

آن‌ها ترجیح می‌دهند تودۀ مردم را برانگیزند و آن‌ها را به خیابان‌ها بیاورند؛ برای سردادن شعارهایی پیشاپیش مشخص و به سود سیاست‌هایی خاص، تا بتوانند مدعی شوند که از حمایت مردم برخوردارند و سیاست‌هایشان در راستای خواست مردم است.

چنین نگرشی، تفاوت را برنمی‌تابد و حاضر نیست بپذیرد که تودۀ به خیابان آمده، بازتاب همۀ مردم جامعه نیست. در نتیجه، پوپولیست‌ها، مخالفان شعارهای تودۀ بسیج شده را با برچسب‌هایی چون “دشمن”، “مزدور”، “فریب‌خورده” و … از جمع “مردم” طرد می‌کنند. چنین رویکردی به مردم، در رژیم‌های کمونیستی و فاشیستی در دوران قبل و پس از جنگ جهانی دوم به شدت رایج بود.

بنابراین در دل پوپولیسم، خصلتی فاشیستی وجود دارد که عبارت است از یکسان‌سازی و نفی یا نادیده گرفتن تفاوت‌های مردم. این رویکرد، به ویژه تفاوت‌های سیاسی مردم را نفی می‌کند یا نادیده می‌گیرد و یا از عرصۀ تبلیغات رسمی و رسانه‌ای محو می‌کند. عوام‌فریبی ابزار توده‌انگیزی است.  
مردم از نظر پوپولیست‌ها، مثل قوطی‌های کنسروی هستند که در خط تولید کارخانه تهیه شده و محصولاتی یکسان و استاندارد و مطمئن هستند.

یان ورنر مولر پژوهشگر و استاد علوم سیاسی در دانشگاه پرینستون در آمریکا، در مقدمۀ کتاب خود، «آیا همه پوپولیست هستند؟» می‌نویسد:

اوضاع برای دموکراسی کاملاً مساعد نیست. خطری که امروزه متوجه دموکراسی‌هاست ایدئولوژیِ جامعی نیست که آرمان‌های دموکراتیک را به طور نظام‌مند نفی کند. این خطر عبارت است از پوپولیسم: شکل منحطی از دموکراسی که وعده می‌دهد والاترین آرمان‌های دموکراسی را عملی ‌کند. به عبارت دیگر، خطر، درون دنیای دموکراتیک است: بازیگران سیاسی‌ای که با زبان ارزش‌های دموکراتیک حرف می‌زنند اما حاصل نهاییِ کار آن‌ها شکلی از سیاست است که آشکارا ضد دموکراتیک است. همین موضوع باید همۀ ما را نگران کند و نشان دهد که به داوری سنجیدۀ سیاسی نیاز داریم تا در تعیین دقیق نقطۀ پایان دموکراسی و شروع خطر پوپولیسم به ما کمک کند.

مولر در ادامه تحت عنوان «ارکان پوپولیسم» می‌نویسد:  
اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که در قالب «پوپولیسم» شناخته می‌شوند، بسیار متفاوت بوده و در هر جامعه و کشوری شکل خاص خود را دارد. اما به طور کلی می‌توان مؤلفه‌های ذیل را به عنوان ارکان اساسی آن نام برد:  
۱. جلب پشتیبانی مردم با توسل به وعده‌های کلی و مبهم نظیر برابری، برادری، مساوات و...  
۲. پیشبرد هدف‌های سیاسی، مستقل از نهادها و احزاب موجود، از طریق فراخوان و بسیج تودۀ مردم،  
۳. مخالفت اساسی با جامعۀ مدنی. بنابراین در این گونه نظام‌ها به جای این که مشارکت سیاسی افراد همراه با آگاهی و بینش کامل و به شکل نهادینه و نظام‌مند صورت می‌گیرد؛ به مشارکت توده‌ای و همراه با احساسات و هیجانات، تحت تاثیر تبلیغات سهمگین اکتفا می‌شود.

به‌رغم رهیافت‌های بسیار متنوع در فهم پوپولیسم، اما بسیاری از ناظران در یک مورد با هم توافق دارند: پوپولیسم ذاتاً با سازوکارها و در نهایت، ارزش‌های عموماً مرتبط با مشروطه‌خواهی (قانون‌مداری مبتنی بر قانون اساسی، یعنی مشروط بر ارادۀ اکثریت، قوانین و مقررات لازم برای حفظ موازنه، محافظت از اقلیت‌ها، و حتی حقوق اساسی) مخالف است.(۴)

ایرنا، خبرگزاری جمهوری اسلامی با عنوان «پوپولیسم؛ مانع توسعۀ پایدار» می‌نویسد: پوپولیست‌ها برای به عرصه آمدن و رخ نمایی سعی می‌كنند به نام مردم سخن بگویند، از اینرو خود را سخنگوی مردم می‌دانند و همۀ كارهای خود را به عنوان اموری در راستای خواست مردم ارزیابی می‌كنند. در حالی كه رویكردهای پوپولیستی، كوتاه نگری را رواج داده و مانعی بر سر راه برنامه‌های راهبردی و بلند مدت است.

نبود جامعۀ مدنی قوی و احزاب توان‌مند، نقطۀ آغازین ظهور و بروز پوپولیسم است. در واقع ضعف نهادهای مدنی، بهشت تفكرات پوپولیستی است. در این شرایط است كه فضا برای افراد و جریان‌هایی فراهم می‌شود تا با سوار شدن بر موج شكاف‌ها و نارضایتی‌های مردم و طرح شعارهای عوام فریبانه، تیشه به ریشه مردم‌سالاری و نهادهای برآمده از آن بزنند. به عبارتی دقیق‌تر پوپولیسم زمانی شكل می‌گیرد كه امكان خردورزی در جامعه مسدود یا کمرنگ شده و در برابر، بروز احساسات، هیجان‌ها، خواسته‌ها و نیز منافع آنی شدت یابد و جامعه دچار نوعی نابسامانی باشد.

رشد پوپولیست‌ها در جایی حالت تصاعدی و چشمگیر پیدا می‌كند كه مردم حالتی توده‌ وار داشته باشند. همچنین جامعه‌ای كه دارای احزاب و مطبوعات نباشد، بهترین امكان برای تفكر پوپولیستی را فراهم می‌كند، زیرا جامعه‌ای كه تبدیل به جامعه‌ای همسان و توده وار شود، فضایی اندك برای تخصص گرایی و كنشگری نخبه‌ها باقی می‌ماند و جایی كه نخبه‌ها ضعیف باشند آن جامعه دچار ركود فكری و كاركردی می‌شود.

تجربه ثابت كرده است، آرمان‌شهری كه تفكرات پوپولیستی می‌سازند، پایدار نیست و نتوانسته به مدینه فاضله تبدیل شود. در واقع تنها چشم اندازی زیبا را نشان می‌دهد كه با نزدیك شدن به آن چیزی جز سراب دیده نمی‌‌شود.

رضا پهلوی تاکنون هرگز به ایجاد حزب، تشکیلاتی فراگیر یا جبهه‌ای واحد حتا از همفکران خود دست نزده است. او در چندین تشکل و همبستگی حضور داشته، اما هیچکدام از آن‌ها را تا پایان، تا زمان منتهی به نتیجه، همراهی نکرده است. رفتار کنشگری او نشان می‌دهد که وی بیشتر حضور در خیابان‌ها و سخن‌رانی برای هواداران خود را در سالن‌ها ترجیح می‌دهد.

آقای پهلوی خود را جمهوری‌خواهِ سکولار معرفی می‌کند، اما تاکنون در مورد سیستم مورد نظر خود توضیحی نداده است. چگونه جمهوریتی؟ جمهوری نظامی- پلیسی (ایران)، جمهوری دموکراتیک توده‌ای ( کشورهای بلوک شرق سابق)، جمهوری موروثی (آذربایجان شمالی)، جمهوری پارلمانی (اروپا)، جمهوری ریاستی (ترکیه)، جمهوری نیمه ریاستی (روسیه). سکولاریسم چه؟ سکولاریسم (گیتی‌گرایی، دنیاگرایی، واژه‌ای برگرفته از انجیل:seculum: کلیسا، محل تجمع) را به اشتباه به معنی جدایی دین از سیاست به کار می‌برند، اما در مفهوم‌ جامعه‌شناسی، سکولاریسم به هر موقعیتی که در آن، جامعه مفهوم‌های مذهبی را در تصمیم‌گیری‌های خود کم‌تر دخالت دهد یا این مفاهیم، کم‌تر موجب اختلاف یا درگیری شوند، اطلاق می‌گردد. (در مورد تمایز ظریف سکولاریسم و لائیسته بهتر است دقت شود.) جامعه‌شناسان، سکولاریست‌ها و سازمان‌های سکولاریست را به اشکال مختلف، از جمله؛ ندانم‌گرا، بی‌خدا، آزاداندیش، خداناباور، طبیعت‌گرا، خردگرا یا شک‌گرا شناسایی می‌کنند.

با این توضیح، آقای پهلوی – و اصولا هر آدمی، به ویژه سیاست‌مداران و کنشگران – به جای کلی گویی، بهتر است با هواداران و شنوندگان خود، در کاربرد واژه‌ها و مفاهیم، بدون ابهام، شفاف و بی‌رمزوراز سخن بگویند. رضا پهلوی به عنوان یکی از شاخص‌ترین اپوزیسون که در پی براندازی رژیمی دینی- نظامی است، بهتر است، و باید، از همین حالا، هواداران و دوستداران خود را (که خوشبختانه اکثرا هم جوان هستند)، نه به شکل توده‌ای بی‌شکل و قواره، بلکه انسان‌هایی آگاه، تکثرگرا، مسئولیت‌پذیر و اومانیست در یک تشکل منسجم، تربیت و سازماندهی کند. از بنایی که از خشت خام ساخته شود نمی‌توان انتظار عمر طولانی داشت. رضا پهلوی بهتر است، وباید، به جای کلی‌گویی، عوام‌گرایی و «هرچه شما بگید»، به تشریح و توضیح مبانی فکری خود بپردازد؛ برنامه ارائه دهد، ایده‌ پردازی کند و راه حل نشان دهد.

خلیل ملکی(۵) معتقد بود: «جبهۀ ملی عوام فریب نیست، بلکه دنباله‌رو عوام است.» عوام‌گرایی در سیاست، همانا عوام فریبی‌ست، اما دنباله‌رو عوام بودن ابلهانه‌ست.

سخن پابانی

شفافیت در گفتار و صداقت در کردار که هر دو دوستان قدیم‌اند؛ برای یک رهبر و یک سیاست‌مدار، به خاطر جایگاه‌شان شرط ضرور‌ی‌اند. رضا پهلوی تاکنون پرسش‌های زیادی را بدون پاسخ گذاشته یا اظهار نظری دوپهلو کرده است. او به رغم این که «دانستن حق مردم است»، تاحال در مورد ثروت پدر خود، و در بارۀ اوضاع جامعه در زمان حکومتگری وی، برای پرسشگران، نظری شفاف و قانع‌کننده-ای بیان نکرده است.

می‌پرسند: «در سفر “شاهزاده” به اسرائیل، چرا افردی از اعضای فرشگرد به جای تیمی از کارشناسان و صاحب‌نظران او را همراهی می‌کردند؟ مگر یکی از اهداف این سفر، بازدید از سیستم پیشرفتۀ آبیاری این کشور نبود؟ مگر “شاهزاده” در افتتاحیۀ “پروژۀ ققنوس ایران” در سخنرانی خود، اعلام نکرده بود که: “هدف این پروژه بررسی مشکلات ایران در عرصه‌های مختلف و ارائۀ راهکارهای علمی و عملی برای “بازسازی ایران” با بهره‌گیری از دانش و کارشناسان و متخصصان ایرانی در دوران پس از فروپاشی نظام جمهوری اسلامی است.”»

می‌پرسند: «برطبق کدام موازین دیپلماتیک بین‌المللی گیلا گاملیل، وزیر اطلاعات اسرائیل در یک سفر “تاریخ‌ساز” (کانال خبری تحلیلی کوچه)، از مهمان رسمی استقبال می‌کند و او را حتا در کنفرانس‌های خبری هم همراهی می‌کند؟»

می‌پرسند: «چرا گفت‌وگوهای “شاهزاده” رضا پهلوی و نخست وزیر، نتانیاهو پشت در بسته، در یک اتاق چند متری و دور یک میز چای‌خوری صورت گرفت؟ مگر این یک سفر رسمی نبود؟ و به چه دلیل رضا پهلوی از موضوع گفت‌وگوهای دو طرف بعد از بازگشت، اطلاع رسانی نکرد؟»

می‌پرسند: «اگر نتانیاهوی راست افراطی همان‌گونه که هر روز ج.ا. را تهدید می‌کند، به پایگاه‌های موشکی و هسته‌ای در ایران حمله کند، و هزاران و شاید میلیون‌ها شهروند عادی کشته شوند، جزئی از نتایج “سفر تاریخ‌ساز” و گفت‌وگوهای پشت در بسته بود؟» می‌پرسند...

در بارۀ «شاهزاده» رضا پهلوی شایعات زیادی برسر زبان‌هاست. می‌گویند «عالی‌جناب ثابتی»، مشاور ارشد اوست. این که پرویز ثابتی رئیس امنیت داخلی ساواک بعد از یک دورۀ طولانیِ غیبت و سکوت، همزمان با سخنرانی رضا پهلوی در تجمع مخالفان جمهوری اسلامی ایران در لس‌آنجلس ظاهر شد، و در پی آن، هواداران رضا پهلوی از او به عنوان سرمایۀ ملی یاد کردند که در آینده باید از تجربۀ او استفاده شود (از تجربۀ او در بازسازی کشوری ویران شده یا در درو کردن «چپ‌ها، تجزیه‌طلبان و کمونیست‌ها”؟)، به این شایعه دامن می‌زند.

رضا پهلوی خود در پاسخ به پرسش ار.اف.ای فارسی، در بارۀ واکنش گسترده به ظهور پرویز ثابتی، بدون نام بردن از او گفت که با این«اختلاف‌افکنی‌ها» موافق نیست و آن را کار جمهوری اسلامی می‌داند. و در ادامه اضافه کرد: «جمهوری اسلامی با استفاده از عوامل سایبری خود برای تفرقه‌افکنی کرم می‌ریزد.»

می‌گویند: «رضا پهلوی از سازمان سیا حقوق ماهیانه دریافت می‌کند و بخشی از آن را در اختیار پرویز ثابتی می‌گذارد.» می‌گویند: «رضا پهلوی در سفر به اسرائیل، درخواست کمک مالی کرده است.» می‌گویند...

من به عمد از واژۀ «می‌گویند» استفاده می‌کنم که نشان بدهم، فارغ از افتراها و تهمت‌ها، که راست افراطی سلطنت‌‌طلب‌ها، در دامن زدن به آن و ایجاد فضایی مسموم، ناسالم و ضد کثرت‌گرا نقش بزرگی بازی می‌کنند، امیدوار هستم که این «می‌گویند»‌ها شایعه‌ای بیش نباشند، اما به هر حال، رضا پهلوی بهتر است و باید به همۀ پرسش‌ها پاسخی «شاهزاده» وار بدهد. آخر، ناسلامتی «دانستن حق مردم است.»

«شاهزاده» بهتر است بداند که در عالم سیاست، مسیر صعود به قله، پرمخاطره و بسی لغزنده است؛ از این‌رو سیاست‌مداران اندکی موفق شده‌اند این راه را بدون لغزش و تا آخر بپیمایند. نباید فراموش کرد که تعداد بسیار اندکی از شاهان ایران به مرگ طبیعی و در حین شاه بودن مرده‌اند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

۱. کودتا را از جانب بخشی ازفرماندهان سپاه، برای حذف خامنه‌ای ‌می‌توان محتمل ‌دانست. برخی به خاطر پیشدستی از جا به جایی قدرت، در صورتی که خیزشی قدرت‌مندتر از پیش در چشم‌انداز باشد و حکومت توانایی سرکوب معترضین را نداشته باشد. یا توسط برخی از فرماندهان برای کنترل اوضاع بعد از سقوط رژیم. بنا به گزارش هفدهم دی ماه همین سال ، ۳ مورد توطئه علیه خامنه‌ای خنثا شده است. به نظر من اهمیت درز محتوای گزارش از اهمیت نفس توطئه کمتر نیست. احتمال کودتا از جانب بخشی از فرماندهان سپاه را، در محاسبات تغییر و تحول در آیندۀ ایران، باید جدی گرفت.  
۲. نقی حمیدیان: ملاحظاتی در بارۀ سلطنت‌طلبان،  
۳. درک و فهم راست افراطی از مقولۀ چپ و چپی، نشان‌گر سطح نازل دانش سیاسی آن‌هاست. چپ‌ها با هردیدگاهی و در هر نظامی، افراد منتقد و خواهان تغییرات کم یا بیش مثبت در جامعه هستند. برای نمونه، امروزه میر حسین موسوی بعد از انتشار بیانیۀ اخیرش، مهدی نصیری (سردبیر و مدیر مسئول سابق هفته‌نامۀ صبح و روزنامۀ کیهان و سردبیر فعلی نشریۀ سمات) و ابولفضل قدیانی، در جناح چپ طیف اصلاح‌طلبان و محمد خاتمی در راست آن قرار می‌گیرند. من در نوشتاری دیگر با عنوان «پرویز ثابتی: ابتذال شر» مقولۀ چپ را بیشتر توضیح داده‌ام و در این جا بنا به ضرورت تکرار می‌کنم: چپ یا چپ‌گرایی در ادبیات سیاسی، به مواضعی گفته می‌شود که خواهان تغییرات تدریجی یا رادیکال در جهت ایجاد برابری در توزیع ثروت و قدرت هستند. چپ در ادبیات سیاسی معاصر غرب معمولاً به معنی سوسیال لیبرال یا سوسیالیست به کار می‌رود. و در برابر راست قرار می‌گیرد. ریشهٔ اصطلاح راست و چپ به انقلاب فرانسه برمی‌گردد و به محل نشستن اعضای پارلمان اشاره دارد؛ کسانی که در سمت راست می‌نشستند از حفظ نهادهای پادشاهی، آریستوکراسی و مذهب رسمی حمایت می‌کردند. اصطلاح چپ همچنین برای توصیف سوسیال دموکراسی به کار می‌رود.  
در ادبیات سیاسی غالباً چپ‌ها شامل نیروهای انقلابی و خواهان دگرگونی‌های سریع و اساسی بوده‌اند که به برقراری عدالت اقتصادی، برابری، تأکید بر انترناسیونالیسم ضد استعماری و بهره‌گیری از روش‌های انقلابی مشهورند و خواهان نظارت دولت بر اقتصاد و مبارزه با سودجویی سرمایه‌داری بوده‌اند؛ بنابراین نظام‌های سوسیال‌دموکراسی اسکاندیناوی چپ هستند. گروه‌های چپ، به مسئولیت دولت در تأمین رفاه مردم، برابری و نفی امتیازات طبقاتی و اشرافی و عدالت اجتماعی و طرفداری از توده‌های محروم معتقدند.  
۴. این متن با ترجمۀ عرفان ثابتی نقل شده است.  
۵. خلیل ملکی (۱۲۸۰– ۱۳۴۸) از نظریه‌پردازان و سیاست‌مداران معاصر ایرانی و از گروه ۵۳ نفر، از رهبران حزب توده بود که بعدها از این حزب کناره‌گیری کرد. او یکی از تشکیل دهندگان جبههٔ ملی اول بود. خلیل ملکی در ملی شدن نفت فعال بود و در این دوران رهبری حزب نیروی سوم را بر عهده داشت. ملکی به ‌رغم داشتن اختلاف دیدگاه‌ها با دکتر مصدق در بسیاری مسائل، تا پایان کار در شمار یاران نزدیک وی ماند. او پس از «کودتای ۲۸ مرداد»، طی بیانیه‌ای این واقعه را تنها تغییر دولت خواند.

سعید سلامی  
۲۲ ماه می‌۲۰۲۳ / ۱ خرداد ماه ۱۴۰۲

<https://www.iran-emrooz.net/index.php/politic/more/108325/>

# شعبان بی‌مخ در میدان ترافالگار

### سعید سلامی

|  |
| --- |
|  |

در ۲۱ اکتبر ۱۸۰۵، در محلی در غرب دماغۀ ترافالگار در جنوب غرب اسپانیا، بین نیروی دریایی بریتانیا با ۲۷ کشتی جنگی بزرگ و نیروی دریایی فرانسه و اسپانیا با ۳۳ کشتی جنگی بزرگ نبردی رخ داد که منجر به پیروزی ناوگان بریتانیا به فرماندهی دریاسالار نلسون شد.

به دلیل کندی باد، نیروهای موجود در دو جناح، توانایی انجام مانور و کمک به مرکز خط دفاعی خود را نداشتند، ولی آهنگ نبرد با ورود دریاسالار لرد نلسون و کشتی سرفرماندهی او به منطقۀ رزم تغییر کرد. او با نقشهٔ مبتکرانه و با شلیک هم‌زمان ۱۰۰ توپ که در عرشه‌های جانبی‌اش مستقر بودند، توانست تلفات سنگینی را بر پیکر دو ناو بزرگ نیروی دریایی فرانسه وارد کند. اما سرانجام، یک تیرانداز فرانسوی، سینهٔ چپ نلسون را که ناوگان‌های انگلیسی را در عرشۀ کشتی ویکتوری رهبری می‌کرد، با شلیک تیری شکافت و ستون مهرهٔ او را خرد کرد. نلسون کشته شد. در این جنگ، فرانسه و اسپانیا ۲۲ کشتی را از دست دادند، اما بریتانیا در یکی از سرنوشت‌سازترین نبردها در جنگ‌های ناپلئونی هیچ کشتی‌ای از دست نداد.

ناپلئون بعد از این شکست، تلاش برای سیادت بر دریاها را کنار گذاشت، از برنامهٔ فتح لندن دست برداشت و در نهایت تسلیم شد.

میدان ترافالگار (Trafalgar Square) امروزه یکی از اصلی‌ترین و مشهورترین میدان‌های لندن می‌باشد که در مرکز آن شهر واقع شده و از جاذبه‌های توریستی شهر به‌شمار می‌آید. این میدان در ۱۸۴۵، ساخته شده و به افتخار پیروزی دریاسالار نلسون در نبرد ترافالگار، نام‌گذاری شده‌است. در این میدان زیبا و دیدنی، ستون باشکوهی نیز برای بزرگداشت پیروزی در نبرد ترافالگار بنا شده است.

نبرد در میدان ترافالگار

برخوردی که روز شنبه بیستم ماه می، در میدان ترافالگار لندن اتفاق افتاد، نگرشی نقادانه، صریح و بی پرده‌پوشی را به ضرورت و احساس مسئولیت روز تبدیل می‌کند.

در این روز عده‌ای از هواداران خاندان پهلوی در میدان ترافالگار لندن جمع شده بودند تا به اعدام جوانان معروف به «خانۀ اصفهان» اعتراض کنند. آنان در حالی که پرچم شیروخورشید را به دور خود پیچیده بودند یا در هوا تکان می‌دادند، بلندگو در دست شعارهای همیشگی خود را تکرار می‌کردند: «مرگ بر سه مفسدین ملا چپی مجاهدین»، «رهبر ما پهلویه هر که نگه اجنبیه»، «رضا شاه روحت شاد... ». آن‌ها ، با حرکات و رفتار «هل من مبارز؟»، (آیا مبارزی هست؟)، عکس‌های خاندان پهلوی را در اندازه‌های مختلف در دست داشتند و روی عکس حامد اسماعیلیون و رضا آخوندی ضربدری تمام قد کشیده و به رهگذران نشان می‌دادند.

در گرماگرم شعارها و خط‌ ‌و نشان کشیدن‌ها، سروکلۀ محمد رضا عالی‌پیام معروف به آقای هالو در گوشۀ میدان پیدا می‌شود و صحنۀ نبرد یک طرفه را خواسته ناخواسته تغییر می‌دهد. شعارها این بار مستقیم عالی‌پیام را مورد خطاب قرار می‌دهد: «سپاهی برو گمشو...»، «بی‌شرف بی‌شرف» و... چند نفری به طرف آقای هالو می‌آیند و با خشم و تهدید از او می‌خواهند: «برو گمشو سپاهی خائن کثیف»، آقای هالو موبایل خود را در می‌آورد و شروع می‌کند از آن‌ها فیلم گرفتن. آن‌ها از این کارعالی‌پیام خشمگین‌تر و جری‌تر می‌شوند و می‌زنند موبایل و کلاه او را می‌اندازند پایین.

در پی این رویداد میدانی، طرفداران و مخالفان رضا پهلوی در رسانه‌ها نظرات خود را بیان کرده و یکی از دو طرف را محکوم کردند. همین! آقای هالو هم در مصاحبه‌هایش با رسانه‌ها و در استوری‌اش از تعرض جنسی یاد کرد و اشتباه مصاحبه کننده‌ها را تصحیح کرد که این تعرض نه شش بار بلکه هفت بار صورت گرفته است و گفت: «ما منتظر بودیم که طرفداران آقای پهلوی بیایند تهران را فتح کنند، اما ماتحت آقای هالو را فتح کردند.»

روز بعد شخصی به نام صفا مکانی یک استوری منتشر کرد که در تصاویر روی آن آزار جنسی نوشته شده بود و می‌گفت که دوستش، بابک محرمی شش بار عالی‌پیام را آزار جنسی کرده است.

بابک محرمی که عکس محمدرضا پهلوی را روی ساق پایش تتو کرده، قرار ملاقات را در نزدیکی کنسول‌گری ج.ا. در لندن می‌گذارد و در مصاحبه با گزارشگر بی بی‌سی می‌گوید: «ببین تمام هجمه‌هایی که امروزا نه فقط برای من، اصلا مسئله من نیستم، مسئله خاندان ایران‌ساز پهلوی هستش. ما دوستدار این هستیم که شاه قانونی ما برگردن به ایران. این‌ها پروپاگاندای رسانه‌ایه» و منکر آزار جنسی عالی‌پیام می‌شود. اما زمانی که گزارشگر می‌گوید: «اما من در لایفی که در اینستاگرام تو دیدم گفتی که من این کارو کردم و اگر لازم باشد بدترش هم می‌کنم و آتش به اختیار هم هستم.» بابک محرمی حرف او را قطع می‌کند: «صد در صد، آتش به اختیار که هستم... » بابک محرمی در اینستاگرام خود همچنین می‌گوید: «تو هم بودی به ... تو هم انگشت می‌کردم. وقتی دهنش خورده شاهزاده پهلوی در ... چوب می‌کنم.»

خطر شعبان بی‌مخ‌های آتش به اختیار

رضا پهلوی در این باره نظری ابراز نکرده و موضع روشنی نگرفته است. او فقط متنی را که در ۱۵ بهمن ۱۴۰۱، توییت کرده بود بازنشر کرده است: «از هر دسته و گروهی که هستید، چپ یا راست، جمهوری‌خواه یا پادشاهی‌خواه، موافق یا مخالف من، به یکدیگر بی احترامی نکنید... » و سکوت! سکوت حاکی از رضایت؟ چرا رضا پهلوی دربارۀ این پدیدۀ به غایت خطرآفرین و مبتذل سکوت کرده است؟ آیا او می‌ترسد با موضع‌گیری قاطع و روشن‌اش پایگاه تودۀ خود را از دست بدهد؟ یا آنگونه که می‌گویند زورش به شعبان بی‌مخ‌های مؤنث و مذکر آتش به اختیار نمی‌رسد.

انقلابی بس خونین و نامتعارف در راه است. انقلابی برای براندازی نظامی که بس بی‌رحم است، با اراده‌ای قاطع برای قتل عام. هماوردی و پیروزی بر این دشمن‌ترین دشمنان، کاری‌ست زمان‌بر، نفس‌بُر و نیازمند سیاست‌ورزانی با تجربه، دارای عزمی خلل‌ناپذیر، با همراهان و هم‌سنگرانی مصمم و فداکار؛ نیازمند برنامه‌ای کوتاه مدت، میان مدت و دراز مدت؛ با تاکتیک‌های مشخص و انعطاف پذیر، با استراتژی و هدفی کاملا روشن اما انعطاف ناپذیر.

آیا رضا پهلوی مرد میدان این هم‌آوردی سخت و صعب است؟ آیا او دارای هدف و استراتژی روشن و مشخصی است؟ آیا او دوستان و دشمنان خود را خوب تشخیص می‌دهد ؟ آیا کردار او با گفتارش یکی است؟ آیا او سخت است و قاطع به وقتی و نرم است وشفاف به وقتی دیگر؟

او، رضا پهلوی، نه «شاهزاده»، به عنوان یکی از افراد شاخص اپوزیسیون در خارج از کشور، می‌توانست کانونی باشد برای ایجاد جبهه‌ای متحد از صاحب‌نظران، کارشناسان (اجتماعی، اقتصاد، فرهنگی و...) و سیاست‌ورزان (نه سیاست پیشه‌گان) برای جامعه‌ای متکثر و کثرت‌را. اما هیهات که توقعی این چنین از رضا پهلوی خیال خامی بیش نیست. رفتار سیاسی او در این چهل‌واندی سال حکایت از این دارد که او جز محکوم کردن و اعلامیه دادن به مناسبتی، اهل دست زدن به کاری کارستان نیست. رضا پهلوی تاریخ میهن خود را نخوانده است و اگر خوانده و درس و تجربۀ لازم را گرفته، باید بداند کاخی که در سال‌های دور به دست شعبان بی‌مخ‌ها بنا شده بود، در سال ۵۷، بی‌هیچ درنگ و مقاومتی فرو ریخت.

ظهور نامیمون شعبان‌ بی‌مخ‌ها، پدیدۀ تازه‌ای نیست. آن‌ها قبلا هم در فراخوان‌های عمومی، به رغم درخواست برگزارکنندگان، پرچم و عکس‌های خود را بالا برده‌اند و شعارهای خود را سرداده‌اند و در سخنرانی‌ها اخلال ایجاد کرده‌اند. آن‌ها یکبار در حین سخنرانی مسیح علینژاد به تکرار شعار دادند: «مسیح بگو جاوید شاه».

ناپلئون در اکتبر ۱۸۰۵، با کمک اسپانیا، در نبردی معروف به Battle of Trafalgar بر آن بود که با تسخیر لندن، پازل جهان‌گشایی خویش راهرچه بیشتر تکمیل کند، اما شکست خورد و تعداد زیادی از ناوگان خود را از دست داد. این آخرین نبرد وی از سری جنگ‌های ناپلئونی بود.

نبرد شعبان بی‌مخ‌های سلطنت‌ط‌لب‌ در میدان ترافالگار و سکوت رضا پهلوی، بی‌تردید شکست گمان شکنی‌ست. این شکست آدمی را بار دیگر قانع می‌کند که: «عالمی دیگر بباید ساخت و از نو آدمی».

سعید سلامی  
۳۰ ماه می ۲۰۲۳ / ۹ خرداد ماه ۱۴۰۲